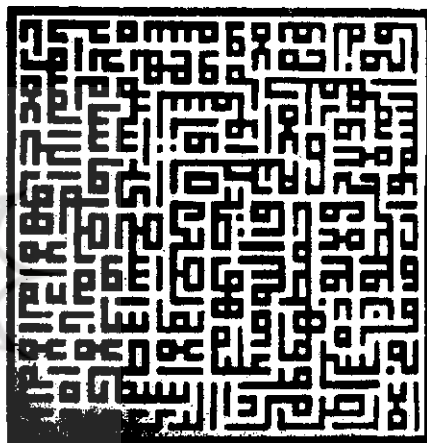
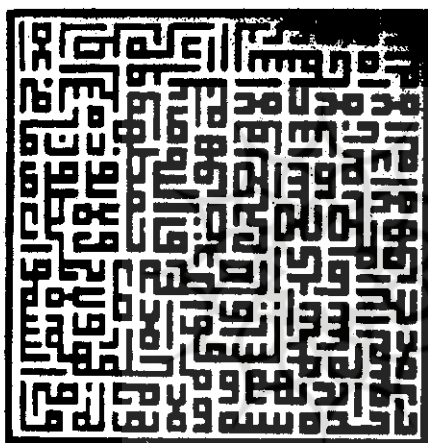


فلسفه اخص



علی عابدی شاهرودی

منظرهٔ برهان می‌تواند هستی را آزادانه و بدور از کنش‌ها و واکنش‌ها دریابد.

متون شرع، برهان را بطور مطلق حجت می‌دانند و جز این هم راهی نیست، کمترین محدودیت در ارزش برهان برابر است با سقوط همهٔ اندیشه و دانش.

قرآن، خود را دارای برهان و دلیل کافی شناسانده است و می‌گوید اگر برهانی بر جز آنچه من دارم، دارید، بیاورید تا بپذیریم.

درپیش گفته شد که قضایای عمومی غیرقابل انکار و ابطالند، و همهٔ عقلا در پذیرفتنشان یکسان بوده و اتفاق دارند، و از این جهت از سوی شرع هم پذیرفته‌اند.

قضایای عمومی عقلا، قضایای شرع نیز

ستدلال شرعی در دو چهرهٔ برهان و باج

برهان و احتجاج، دو چهره از استدلالند که کدام در شرع کاربرد ویژه دارد، و اینک هر کدام به ترتیب زیر است:

یکم: برهان، برهان برای کشف حقیقت و واقعیتها است. و نسبت به هیچ مسأله‌ای گیری ندارد و هیچکس را نیز مخاطب مازد. بنابراین، در صدد اقتناع یا کوبیدن نیست، فقط بر آن است که از راه منطق نی را دریابد چه کسی بپذیرد، چه نپذیرد.

ب حقیقی برهان، خود عقل است و ماش جز کشف واقع نیست. از اینرو، برهان نگر آزادی عقلانی است و انسان فقط در



می‌باشند. و قاعده: «كلما حکم به العقل حکم به الشرع» در ظاهر خویش، به اینگونه از قضایا اختصاص دارد و قضایای عقل نظری خاص را در بر نمی‌گیرد. حال با نظر به جریان قاعده تطابق در قضایای عمومی و با نظر به اینکه درستی و حقانیت برهان از جمله قضایای عمومی و ضروری عقل است، بخوبی آشکار می‌شود که برهان در شرع، دارای اعتبار و ارزش مطلق است. بدانگونه که در زمینه امور عقلی مدرک است، در زمینه امور شرعی نیز مدرک می‌باشد. بل ارزنده‌ترین ابزار اثبات است، زیرا هیچ قضیه نظری بدون استدلال، اثبات نمی‌شود و یگانه ابزار حقیقی استدلال، برهان است.

و به سخن دیگر، در زمینه علم حصولی تصدیقی، برهان، یگانه راه اکتشاف و تنها ابزار اثبات و تصدیق است. همه دعوت‌های علمی و شرعی بر پایه برهان و اصول عقلی قرار دارد. و هر دعوت راستین از پیش حقانیت برهان و اصول عقلی را پذیرفته.

در جریان تاریخ، هماره دو گونه دعوت بوده:

نخست: دعوت پاک و حنیف. اینگونه دعوتها پیوسته به راستی گام زده و بر حجت و بینه استوار بوده‌اند. برای دعاوی خویش، نشانه، بینه، برهان و حجت می‌آورده‌اند. و افزون بر این، مردم را به دلیل و برهان می‌خوانده و از آنان می‌خواسته‌اند که جز با بینه و حجت چیزی را نپذیرند. معجزات، قوانین، احتجاجات و اعمال انبیاء و حجج (ع) همگی، تبلورهایی از برهان و حجت و بینه‌اند.

دوم: دعوت غیر حنیف. اینگونه دعوتها همیشه به کژی رفته بر مغالطه و سفسطه و مشاغبه استوار بوده، و برای اثبات دعاوی خود به نیرنگ چاره می‌جسته‌اند. و هماره می‌خواسته‌اند

*

معجزات بر طبق اصول عقل عام، بر حقانیت فرستاده‌های خدا دلالت دارند. اگر این اصول همگانی، از اندیشه کنار زده و یا نادیده گرفته شوند، راه احتجاج و استدلال بسته می‌شود. اما این اصول بهیچ رو قابل حذف یا نادیده گرفتن نیستند. این است که معجزات، از جمله دلائل نیرومند، بر حقانیت انبیاء و اوصیاء‌اند.

که دیگران فهم ناکرده و حجت ناطلبیده، به گوش فرا دهند. از اینرو، پیوسته در ستیز با حجج (ع) بوده‌اند. دعوت به برهان، از سوی داعیان حنیف و رمل از برهان، از سوی مدعیان غیر حنیف، بهن دلیل بر درستی و حقانیت انبیاء و اوصیاء (ع) و قرآن بر این خصلت بسی تأکید و اصرار داده پس برهان، پدیده‌ای است عقلی و همه و ابطال ناپذیر، و به همین دلیل بر طبق قیاد شده، از جمله پذیرفته‌های اساسی شرا است. و اگر نیازی به آوردن مدرک نقلی بگنجانندش در فلسفه اخص نیست ولی ب تکمیل جنبه متنی بحث و هم برای پیوستن زنجیره متون در سراسر تدوین این فلسفه مدارک نقلی را نیز عرضه کرد. در دیگر قضا عمومی فلسفه اخص نیز، این کار به همین ضرورت دارد. از اینرو پس از تبیین چهره استدلال که احتجاج است، به سراغ عرضه بررسی متون در دو زمینه برهان و احتجاج خواهیم رفت.

دوم: احتجاج

احتجاج، از یک مفهوم والا، فراگیر و باربر برخوردار است. و قرآن و حدیث، از یک منند گسترده به محتوای آن نگریسته‌اند. این منظره، هم چشم‌انداز هنری دارد و چشم‌انداز علمی، و به دیگر سخن، هم برده است و هم هنر اقناع و درهم کوبی درست و به که به زبان قرآن «جدال احسن» نامیده شده است.

مفهوم ساده احتجاج، اقامه حجت است

حجت به معنی دلیل و بنیه‌ای است که راه هر بهانه را بر انسان می‌بندد و گریزی برایش پذیرفتن حق در میان نمی‌گذارد. این مف جامع از حجت، آنرا از سطح کلامی بر



احسن است که به انگیزه ارشاد پرداخت می‌شود، اما به جدال احسن اکتفاء نمی‌کند. در آغاز از راه جدال احسن، گمانه‌های ناروا را از اندیشه طرف می‌زداید و آنگاه در صورت بودن کژی و کاستی در مقدمات پذیرفته طرف، وی را بر آنها آگاه می‌گرداند و سپس، نظریه حق را از راه مقدمات مطلقاً درست بر او القاء می‌کند.

از آنچه گفته شد بر می‌آید که احتجاج یک روش استدلال ویژه است، با مختصاتی جز مختصات برهان و جدل، و با انگیزه‌های جز انگیزه آن دو. این روش به دلیل کمال و جامعیتش، هم از برهان محض روشنگرتر است و هم از جدل کاراتر.

بر طبق داده‌های قرآن و حدیث، پیغمبران سلف در برخورد خویش با مردمان از این روش بهره می‌گرفتند. خود قرآن نیز همین طریقه بحثی را به کار می‌برد. پیغمبر (ص) و ائمه (ع) نیز، همین روش را به کار می‌برده و آموزش می‌داده‌اند. و جز این هم نمی‌تواند باشد، زیرا تنها روشی که با خواست انبیاء و اوصیاء سازگار بوده و کارائی داشته، روش احتجاج بوده است. زیرا آنان برای رهائی مردمان از گردابه‌های گمان و شک و راهنمائیشان به کرانه باور و یقین به توحید و توابع آن، آمده‌اند. و کار بنیادی این برگزیدگان، آوردن حجت و دادن منطق درست، بر درستی پیام و دعوت آسمانی خویش بوده است. و اساساً از همین رو، به انبیاء (ع) و ائمه (ع) حجت گفته می‌شود.

حال که تا اندازه‌ای مفهوم احتجاج روشن شد، به میبادی و غایات و مراحل آن می‌پردازیم، که به ترتیب زیر به اختصار گزارش می‌شوند:



س و مجادله مطلق فراتر می‌نهد.

برهان محض، هیچ کاری به اقناع فرد یا ویژه، یا همه ندارد. ویژگی برهان نمایاندن مات واقعی اکتشاف حقیقت است، و تهی از ونه مفهوم هنری است. اگر برهان بخواهد مستگیری نماید، وایش تهی می‌شود و آنگاه برهان نمی‌باشد. میت برهان ارشاد کلی بر پایه اصول منطق، چه، این مقدار از استدلال، کسی را قانع و چه، نسازد. مجادله مطلق، در برابر برهان دارد. و ویژگی اش قانع کردن یا درهم بدن طرف بحث است. خواه این کار بجا، خواه بجا نباشد. و چه با اصول برهان کار باشد و چه نباشد.

حجت در برابر هر دو - هم برهان و هم ادله - قرار دارد و این وصف در برگیرنده و هر دو است. ولی نه محدودیت برهان را و نه نقص مجادله را. از یک سوی، همانند در پی ارشاد کلی بر اصول منطق اشد، و از دیگر سوی در پی اقناع طرف بحث، طلب حق و درستی است که جنبه برهانی، ت آن را ضمانت می‌کند. این اقناع، بطور خواست حجت نیست. آن اقناعی خواست است که بر راه و رسم صحیح منطق باشد، و باتش در عین شهرت یا مورد قبول بودن طرف، بنحو مطلق، فرض یا پذیرفته نشود و بها نیز بسنده نگردد.

بنابراین، حجت از بعد اقناعی خود در صددی اندیشه از گرداب گمان و شبهه و راندن آن به سوی چشمه راستی و درستی است. خواهد طرف هر جور شده قانع شود یا هر جور کوبیده گردیده، از میدان به در رود، آنگونه مجادله مطلق می‌خواهد.

حجت از این بعد، دارای خاصیت جدال



* مبادی احتجاج:

مبادی احتجاج، دارای دو بخش صوری و مادی اند، به شرح ذیل:

یک: بخش صوری:

۱- ضوابط عمومی اندیشیدن همان ضوابط عمومی منطق عام و همگانی است. (۱) این ضوابط هم متدها و روشها را دربر می گیرند، و هم دیگر قواعد و شرائط را، هم در باب حدود، هم در باب استدلال.

۲- شکلهای گوناگون استدلال درست، که بطور کلی در دو چهره نمایان می شوند: یکی قیاس استثنائی است و دیگری قیاس اقترانی. قیاس اقترانی خود دو صورت دارد: یکی اقترانی حملی، دیگری اقترانی شرطی. از ترکیب اقترانی و شرطی نیز صورتهای گوناگونی از قیاس پدید می آید که چون در فرجام به اقترانی و شرطی تحلیل می روند، اصالت ندارند. از اینرو، صورت مستقلی از قیاس نمی توانند باشند.

۳- اشکال چهارگانه قیاس اقترانی، با حدود و شروطی که دارند. این صور و اشکال، قالبهایی اند که اندیشه، جز در چهره آنها راهی برای تفکر ندارد. چه، منطق رسمی را بپذیرد و چه نپذیرد. یعنی ذهن بشر خواه و ناخواه در یکی از چهرهها و اشکالهای استدلالی موجود در منطقه می اندیشد: یا در صورت قیاس اقترانی نیز جز در چهار شکل، اندیشه ای انجام نمی گیرد. از اینرو، صور و اشکال استدلال منطقی از جمله ساختها و قالبهای عمومی عقلمند که همگی در آنها انباز و شریکند و نفیشان، ناممکن است.

۴- قواعد بازشناسی انواع مغالطه (۲) و مشاغبه، تا نقاط خلل استدلال طرف از طریق کاربرد آن قواعد شناسائی شده، و احتجاج از

هر گونه شبهه و تشکیک برکنار ماند. شناخت مغالطه و مشاغبه و کاربرد قواعدشان ضروری است و جز با اعمال این قواعد، صورت احتجاج کمال نمی رسد.

از اینرو، باب مغالطه، باب فرجامین و متنت منطبق است که با نادیده گرفتنش، احتجاج ناتمام می ماند.

دو- بخش مادی:

۱- اصول ضروری و بایسته اندیشه، از قبیل اصل عدم تناقض، اصل عدم تضاد، اصل دلب کافی، و اصل اینهمانی در هر چیز.

۲- قضایای عمومی و همگانی، همچون بطلان دور، بطلان طفره استلزام کثیر، نسبت واحد.

۳- مقدمات یقینی چه عمومی باشند و چه نباشد. این مقدمات اگر عمومی نباشند در بخش برهانی محض احتجاج به کار می روند، و اگر عمومی باشند، هم در بخش برهانی محض کاربرد دارند و هم در بخش اقناعی که در جداجاد احسن متبلور می شود.

۴- اصول ضروری و عام عقل عملی.

۵- قضایای عمومی عقل عملی.

۶- قضایای جزئی و قطعی عملی، چه همگانی باشند، چه نباشند.

۷- مقدمات مشهوره، چه در بخش عقل نظری، چه در بخش عقل عملی. در اینجا این توضیح لازم است که مشهورات، اختصاصی عقل عملی ندارند. گوا اینکه شاید گمان رود که این قبیل از قضایا، ویژه عملی است. (۳)

۸- مقدمات مسلمه، یعنی قضایائی که طرف بحث آنها را پذیرفته است خواه مشهور پذیرفته و خواه نپذیرفته باشند.

۹- اصول موضوعه، که در علوم به کار رود و در احتجاج بسی به کار آیند. این اصول،

احتجاج از آنرو که جریانی است منطقی برای حذف باطل و جایگزین کردن حق و بیرون آوردن دیگران از گمان و ناحق، بناچار یکباره و بطور دفعی حاصل نمی‌شود. باید بستدریج و برپایه روشی ویژه، چند مرحله را بگذراند تا به ثمر بنشیند. این گذرها و مرحله‌ها، هر کدام پاره‌ای از کل منطقی احتجاج را نمودار می‌کنند و عنصری از عناصر درونیش بشمار می‌روند. بطوری که اگر تنها یک مرحله به حساب نیایند، احتجاج ناممکن می‌شود.

پس در واقع این گذرها، مراحل طبیعی تفکر احتجاجی‌اند. اینگونه تفکر، بمثابة تفکری جمعی، راهی جز پیمودن این مراحل ندارد. در تفکر برهانی محض از آنرو که یک تفکر فردی است، نیازی به اینگونه مراحل نیست. بل همان مراحل عمومی استدلال مطلق در به ثمر نشان دادن تفکر برهانی کفایت می‌کند.

اما تفکر احتجاجی تفکری است جمعی و همگانی هم باید دارای خصلت برهان باشد، و هم بتواند باطل را از اندیشه دیگران به یکسو نهد، و هم حق را بر اساس پذیرفته‌های آنان تثبیت کند. و این کار امکان‌پذیر نیست، جز با گذراندن گذرها و مرحله‌هایی ویژه، جز مراحل عمومی استدلال مطلق.

اکنون پس از این توضیح، به سراغ شرح مراحل احتجاج می‌رویم. در خلال تبیین این مراحل، از کاربردشان در قرآن و حدیث سخن به میان می‌آید، تا هم بحث از چهره تجریدی به در آمده و دارای واقعیتهای انجام شده گردد، و هم ویژگی ارتباط بحث به فلسفه اخص منظور شود.

چون بدانگونه که در گذشته سخن رفت، فلسفه اخص یک دانش شرعی همانند فقه است که مبادی نقلی در اثبات قضایایش سهم بزرگی

ته از قضایایند که خود پژوهنده آنها را زفته و مسلم گرفته است، نه طرف دیگر بحث. ملاحظه همین ویژگی می‌توان میان مسلمات اول موضوعه فرق گذارد.

۱۰- مصادرات، که عبارتند از قضایائی که ستی آنها برای پیشبرد بحث و تحقیق، فرض شوند گرچه مورد قبول نباشند. این مجموعه ضایا، تأثیر بسزائی در پیشرفت علوم دارند بتوانند راهگشای رشته‌هایی بسیار از دانش ند. اما بدین شرط که همواره به عنوان موعای از مفروضات تلقی شده، و هیچگاه د ابزاری برای جدل ناروا بکار نروند.

بنابراین، پس از آنکه نتیجه گیری از آنها به م رسید، نوبت بحث به خود آنها می‌رسد. و برای به پایان رساندن تحقیق، به این قضایا نشت کرد و از ارزش عملیشان بحث و سخن به ن آورد. در آن صورت اگر پایه‌ای علمی بشان انمودار شد، در جرگه دانش بار داده نوند. و با بار دادن بدانها در جرگه دانش، توابع منطقی آنها نیز به درون این جرگه راه ابند. و اگر معلوم شد که پایه علمی ندارند یا ت کم چیزی در این مورد دانسته نشد، برای شه یا بطور موقت، از حوزه دانش بیرون رانده یابه کتاری نهاده می‌شوند تا ارزش شان در آینده روشن گردد.

با این توضیح دانسته می‌شود که در علم، توان مصادرات مطلق داشت. زیرا معنای تن مصادرات مطلق این است که قضایائی ان پایه علوم فرض شوند، که نه ضروری‌اند عمومی ونه می‌شود دلیلی بردرستی و صحت آورد.

مراحل احتجاج

(= گذرهای طبیعی احتجاج)



دارند. گو اینکه در زمینه قضایای ضروری یا عمومی از مبادی عقلی نیز در اثبات قضایای این فلسفه سود جسته می‌شود. ولی در همین زمینه‌ها نیز اگر در کنار مبادی عقلی از مبادی نقلی هم بهره گرفته شود، قضایای مورد نظر هر چه بیشتر از خصلت فلسفه اخص برخوردار می‌گردند. بنابراین، پابپای شرح مراحل احتجاج، از چگونگی تحقق آنها در زمینه متون دینی نیز سخن خواهد آمد.

* مراحل احتجاج:

این مراحل در دو رده تنظیم می‌شوند: یک رده به دستگاه قوانین عملی بستگی دارد و در متن احتجاج جای ندارد اما در روند احتجاج و بهبود و کار آئیش مؤثر است. و رده دیگر در متن احتجاج جای دارد. به این معنی که عناصر فراهم آورنده آن رده، همان عناصر اصلی احتجاجند بطوری که اگر هر کدام نادیده گرفته شود، احتجاج، ناتمام می‌ماند. این رده، محتوای نظری و استدلالی احتجاج را ساخته و پرداخته می‌کند. و اینک شرحی فشرده از مراحل احتجاج به ترتیب ذیل که در جاهائی که سیر بحثی ایجاب کند بانظر به چندی و چونی انطباق آنها بر متون دینی همراه می‌باشد:

* الف: رده مراحل عملی احتجاج:

۱- بردباری:

این نخستین مرحله و گذر احتجاج است که نادیده انگاشتنش انتقال به دیگر مراحل را دشوار و همراه آفت و آسیب می‌کند. و سرانجام سبب اختلال سامان احتجاج و اکار (۴) شدنش می‌گردد. در استدلال و تفکر مطلق نیز، قانون بردباری نخستین مرحله

به شمار می‌رود. شتاب سبب می‌شود که ذهن آدمی همیشه از راه برهان بیرون افتد و در بیرا مغالطه و سفسطه سرگشته گردد. زیرا شتاب در سیر، ویژگیها و نکته‌های باریک را از نظر می‌اندازد و راه را برای پیدایش اسباب مغالطه- بیشتر از ده تاست- می‌گشاید.

و از همین رو و به دلایل دیگر نیز در متون کتاب، و حدیث، بر خصلت انات و بردباری پافشار شده است. و در حدیث چهاردهم (۵) از کتاب عن وجهل اصول کافی شریف، از جمله سپاه عن و خرد به شمار رفته است.

۲. واداشتن طرف بحث به بردباری و حلا

این مرحله متمم مرحله پیشین است چو هنگامی درخت بردباری به میوه می‌نشیند که هر دو طرف بحث از آن برخوردار باشند. اگر طرف دیگر عجز و ناشکیبا باشد، بهره احتجاج دیرنمودار می‌شود یا از اصل، سودی از بردباری یکطرفه به دست نمی‌آید. بردباری یکطرفه پس از آنکه طرف مقابل را آرام کند، خود بردبار را رنج می‌اندازد. البته اگر کسی این رنج را به جگر بخرد، سرانجام میوه شیرینی از این تلخی خواهد چید. رنجی که بردبار می‌کشد بسی گوارا تر از سرخوشی کسی است که دوست دارد به شتاب و عجله به هر کار پایان دهد، که تلخی که بردباران از شهید کام عاجلان خوشتر است بدانسان که رنج شب زنده داران از آسایش نائتم بهتر.

۳- راستی و درستی:

این مرحله از بنیادی‌ترین اصول عمده در زمینه احتجاج است. اگر طرف بحث یا هر کس که احتجاج برای او انجام می‌شود، به راستی و درستی احتجاج کننده باور داشته باشد



علاوه بر این، باید طرف را نیز به انصاف بخواند و گرنه از رنج خود طرفی نخواهد بست. گرچه سزد که از این کار بنالد، چون در هر حال به انصاف خویش خدا را خشنود کرده

که این خود فرجام همه فرجامهاست.

باری انصاف از جمله مراحل عقل عملی در احتجاج است. و انسان در خور ارج است که امام صادق (ع) در حدیث چهاردهم از کتاب عقل و جهل اصول کافی آنرا از جنود عقل بر شمرده است.

۵- اعتدال و میانه روی در احتجاج:

این مرحله، از نفی دو طرف احتجاج پدید می آید. نخست: نفی کوتاهی و تقصیر. دوم: نفی افراط و لجاجت هر دو طرف، نکوهیده اند و سبب ضعف و تباهی حجت می باشند. و از نفی ایندو، در روند کاربرد حجت و دلیل، خصلت اعتدال برخاسته و گذری از گذرهای احتجاج پیموده می شود.

جدال احسن - که در قرآن بدان فرمان رفته - بیان عنصری از عناصر احتجاج، همین ویژگی اعتدال را دارد. در جدال احسن نه کوتاهی و تقصیر است و نه لجاجت. کوتاهی، کمبود ابزار حجت را بار می دهد و لجاجت به دلیل قوانین حاکم بر روان عمومی، به لجاجت و انکار طرف کشیده می شود. قانونی که در اینگونه زمینه ها به گونه ای مستقیم اصرار و انکار طرف را نسبت به قضیه ای بار می دهد، قانون بازتاب بازگونه در روان است. این قانون پیوسته در مورد اصرار - چه منفی آن و چه مثبتش - موجب فرایندی بازگونه جز آن روندیست که در آغاز، روان را در نور دیده. در پناه قانون بازتاب بازگونه می توان بسیاری از پدیده های روانی پیچیده را شناسائی و چاره کرد.

در متون دین، از اعتدال در احتجاج به شکل های مختلف سخن آمده و به دو طرف

توان نیمی از کار راستی و حساب کرد. و اگر این راستی و درستی به بل نیز نمایان شود باید بیشتر کار را انجام داد. پس احتجاج کننده باید در احتجاج ویش هم راست باشد و هم درست. راستی به پای پرهیز از دروغ و گزارش مخالف حقیقت، و به معنای تطابق قول و فعل است. و درستی به نای انگیزه درست و دور از نیرنگ داشتن است.

افزون بر این، احتجاج کننده باید از طرف واهد که او نیز به راستی و درستی برخوردار است، و گرنه کار به کندی پیش رفته یا نیمه کاره اهد ماند. در تعالیم انبیاء و ائمه علیهم السلام صفت راستی و درستی بلیغ ترین تاکید شده است. و در قرآن بارها گوشزد گردیده که: نزد نا هیچ کاری بدتر از ناراستی و نادرستی احتجاج و ابلاغ نیست. کسانی که چنین اند، در بل خدا و فرستادگان خدا قرار دارند و ضدند و از جنود اهریمنی به شمار می روند. و از س، همواره یک چیز انبیاء و ائمه (ع) را، از بیان ضلال جدا می ساخته است و آن راستی و ستی بوده که پیغمبران و حجتها در حد عصمت ن برخوردار بوده اند و اوضاعشان، همیشه ضد تی و درستی را داشته اند.

۴- انصاف:

احتجاج کننده باید انصاف ورزد. سخنهای ایا کارهای شایان دیگران را پذیرفته و ارج دهد. و از فریب دادن پرهیزد. به این معنی که از نبری طرف سود نجسته تا مطالب نادرست را خوردش داده و مجابش سازد و به اصطلاح کار بکسره کند.

پس انصاف دو جهت دارد: یکی آنکه آنچه از ف بجاست، بپذیرد. دیگر آنکه مطالب نابجا را مود جستن از آگاه نبودن طرف، براو نیفکند.



ساخته، سپس به مراعاتشان وادارد.

۷- اجتناب از موجبات انگیزش حسن برتری جوئی:

این حس اگر بیدار شود، احتجاج را جدل، و جدل را به خصومت و ستیزه که با جز ویرانی ندارد- دگرگونه می کند. جستار در احادیث معصومین (ع)، درباره نهی کلام، نشان می دهد که مقصودشان از کلام من و نکوهیده کلامی است که به انگیزه چیر بر خصم و غلبه براو باشد خصلت این کلام، جدال، مخاصمه و مغالبه و ستیزه است و هنر جز از میان بردن حق ندارد. و این همان صناعت است که در آن روزگار به نام علم کلام رواج داشت و مردم را بخود سرگرم می کرده و در تیرگی دیجورهایش غوطه ور می ساخته است. و نه تنها رهگشا نبوده، که راه را برافکار به جدل می بست است. و ائمه (ع) پیوسته همین کلام رائج را- دلیل غیر علمی بودنش- نکوهش می کرده ولی افسوس که بیشتر، با گوشهای ناشنوا رو بوده اند.

ب- رده مراحل منطقی و نظری احتجاج
۱- به کارگیری دلیل حقیقی (= حجت

ناپسندش نیز اشارت رفته و هم تصریح شده است. و اساساً اتمام حجت و حجت بالغه، دو عبارت در محدوده احتجاج میانه و معتدلند که اگر به هر سو از افراط و تفریط بلغزد، ناتمام می ماند.

احتجاج تام و شایسته تنها در همین محدوده جای دارد و اتمام حجت و حجت بالغه و دیگر عنوانهای آمده از شرع در بیرون این محدوده نیستند. و اینکه به رسل و ائمه (ع)، حجت خدا یا حجت بالغه الهی گفته می شود، از همین مقوله است. آنان حجت های خدایند، زیرا پیغامهای خدا را براستی و درستی و انصاف و اعتدال به بندگان خدا رسانده اند. و افزون بر این، هر چه بگویند یا انجام دهند یا تقریر کنند، برای دیگران حجت است. به این معنی که در گفتار و کردار (۶) و تقریر آنها نه کمبود و تقصیر است، و نه زیاده روی و اسراف. و خود آنان نیز نمونه های کامل اعتدال و حجیت اند. و به سخن دیگر حجت بودنشان هم به مفهوم کمال ابلاغ و امانت در اداء می باشد، و هم تابعی است از عصمتشان، و هم به معنای نمایندگی آنان است از طرف خدا در علم و دین او. و هم وظیفه ابلاغ و منصب هدایت از جانب خدا را بار می دهد. و افزون بر اینها، رابطه آنان را با خدا و دیگر بندگان خدا متبلور می کند. حجت بودن از طرف خدا- علاوه بر آنچه یاد شد- توابعی دارد که باید در جای خود بدانها پرداخت.

۶- مراعات قواعد محاوره و احتجاج:

هم گفتگو و محاوره و هم احتجاج، دستورهائی دارند که بدقت باید به کار روند، و گرنه گفتگو و بحث به ستیزه و جنجال بدل شده و احتجاج ناتمام می ماند. احتجاج کننده باید این دستورها را دانسته و شناخته و به کار گیرد و دیگران را نیز در راستای آنها نگهدارد. نخست آنان را به دسته های مجامع، هه احتجاج آشنا

نخستین مرحله از رده نظری، مرحله کارگیری دلیل حقیقی است که در فرهنگ با حجت برابر و مساوی است. حجت، به معنای دلیلی است که همه عناصر اثبات یانفی را داشته باشد. راه هر گونه بهانه را بسته باشد. در بررسی از تعبیر در قرآن و حدیث از دلیل حقیقی و حجت، به «سلطان» یاد شده، که در خلال گزارش متون راز آن اشاره خواهد شد.
احتجاج کننده از آن پس، که مرحله

همین رهگذر، از واقع دور گشته و از حوزه کلام اخص به کناری گذارده می‌شود. مشاغبه همانگونه که از تعریفش پیداست- نه درخور دانش است و نه در خور هنر. گو اینکه برحسب ماهیتش در ماهیت هنر- هر چند نه بارجمندی- جای دارد.

مغالطه و سفسطه، چون صناعتی است ضد برهان، دیگر نیازی به گفتگو از حالش در میان نیست. هم برهان محض و سره و هم احتجاج، در گوهر خویش انگیزهای بجز واقع ندارند. گویانکه برهان به دلیل مجرد و غیر جمعی بودن، تنها از روش محض استدلالی بهره می‌برد، خواه کسی آن را بپذیرد و خواه نپذیرد.

و احتجاج به دلیل جمعی بودن و هم خصلت ارشاد و دعوتش، روشهای گوناگون علمی را بکار می‌گیرد. حتی از قوانین روانشناسی گروهی و غیر گروهی نیز سود می‌جوید، بدانگونه که در گذشته به برخی از آنها اشارت رفت.

حاصل اینکه: اساسی‌ترین قانون عقل عملی، در مراحل احتجاج، قانون لزوم کاربرد حجت است.

در قرآن به فراوانی از مسأله حجت و احتجاج یاد شده، و همواره دارا بودن دلیل و حجت را، از خصلت‌های اساسی دعوت فرستاده‌های خدا بر شمرده است.

لزوم استناد به حجت در واقع، دو طرف دارد:

نخست: پرهیز از دلیل نادرست و از مجادله بدون دلیل و از ادعای بدون برهان و سلطان (= حجت = بینه). این پرهیز، طرف سلبی قانون استناد به دلیل است.

دوم: به کار بردن دلیل حقیقی، که در زبان شرع برابر است با بینه، حجت، برهان، علم و سلطان. این کاربرد دلیل حقیقی، طرف اثباتی و

شین را گذراند و عناصر عملی احتجاج را فراهم کرد، به مرحله‌ای که بنیاد همه فرایندهای نتجایی است، می‌رسد. این مرحله بنیادین، به آرگیری دلیل صحیح و استناد به حجت است. احل نظری دیگر، برخی زمینه ساز این مرحله و حجتی تفصیل دهنده و تفسیر کننده آنند. همه ن مراحل منطقی دارای محتوای نظری‌اند، ولی نظر باید عملی که همان لزوم کاربرد است، رای خصلت عقل عملی می‌باشند.

حجت بخودی خود از رده نظری است، از لزوم به کارگیری حجت و پرهیز جدل پرداز و بهانه تراشی،

قوانین عملی است و به همین سان است دیگر احل نظری. عقل عملی می‌گوید: احتجاج گاه- به مفهوم حقیقی- سزاوار این نام است که مدرکها و دلیلهای واقعی استناد کند، نه اینکه ای درهم کوفتن طرف هرگونه‌تر و خشکی را به م مدرک ردیف کند.

کلام اخص، بدانگونه که از پیغمبر (ص) وصیاء (ع) رسیده، تنها از احتجاج به این معنی ره می‌گیرد. و به دلیل همین خصلت، از دیگر باع کلام، یک جدائی و تمایز ذاتی و ماهوی رد. انواع دیگر کلام- چه از قسم اشعری آن و ه از قسم معتزلیش و چه از دیگر قسمت‌ها- از صلت احتجاج به مفهوم یاد شده بسیار دورند. مانگونه که در پیش گفته شد، انواع کلام رائج از نخ دانش نیستند بلکه به قسمت هنر و صناعت لبق دارند، آن هم هنری که برخی از خصلت‌های زم را ندارد. ولی کلام اخص به مقتضای ویژگی نتجاج گونه‌اش، دارای دو خصلت هنر و دانش مرز مطلوب است.

پس احتجاج مانند صناعت جدل یا مشاغبه و یا نسطه نیست، که در گزینش دلیل به شرط نیقی بودن مشروط نباشد. جدل گر چه به نهورات و مسلمات پای بند است، ولی درست از



ایجابی قانون یاد شده است.

و اینک برای ایضاح بیشتر دیدگاه شرع در این زمینه، شماری از مبادی نقلی اخص به ردیف زیر یاد می‌شوند. این شماره از مبادی، در دو مجموعه سلبی و ایجابی، گزارش می‌گردند:

*** الف: مبادی نقلی در مجموعه سلبی:**

یک: آیه ۳۷ از سوره المؤمن: «الذین یجادلون فی آیات الله بغیر سلطان اتیهم کبر مقتا عند الله و عند الذین آمنوا... آنان که در آیات خدا بدون سلطان (و دلیل)، مجادله و ستیزه می‌کنند، نزد خدا و نزد آنان که ایمان آوردند، دشمنی بزرگی دارند.»

*** بحث تفسیری**

مفاد آیه این است که: مجادله بدون دلیل در آیات پروردگار نزد خدا مبغوض و ناپسند است. این ناپسندی به دو دلیل است: یکی آنکه در آیات خدا جایی برای مجادله و گفتگو نیست. زیرا آیات خدا از آنرو که از خدا و به حساب خدایند، تبلور حق مطلقند و روشن است که مجادله و ستیزه در حق مطلق، هیچ زمینه‌ای ندارد. در بحثهای آینده- به خواست خدا- این مطلب را به نحو بحثی و تحقیقی توضیح خواهیم داد. و دیگر آنکه این مجادله، بدون دلیل و سلطان است. اگر بر فرض برای مجادله در آیات جایی و راهی وجود می‌داشت، باز این مجادله روا نبود. زیرا تهی از حجت است.

گو اینکه اهل مجادله در ظاهر دلیلهائی می‌آورند، اما آن دلیلهای از مقوله حجت نیستند، بلکه همیشه یا در مغالطه داخلند یا در مشاغبه، یا در جدال غیر احسن و یا در خطابه.

قرآن بدون هیچ کنایه پردازی، بارها و با صراحت این قضیه را طرح کرده که: آنانی که در

قرآن و دیگر آیات و بینات تشکیک می‌کنند، هر حجت و مدرک معتبری در دستشان نیست. فقح جدل می‌کنند و حق را بدون دلیل نادیده می‌گیرند. این موقفی که قرآن در برابر اهل تکذیب و تشکیک گرفته، از جمله موقفهائی است که در آنها به «تحدی» ایستاده است. تحدی فقط در جاهائی است که قرآن در صدد نشاندادن اعجاز خود می‌باشد. زیرا مفهوم تحدی است که هیچکس آن توان را ندارد که خلاص قرآن را- حتی در یک مورد- نشان دهد. اگر قرآن از نزد خدا نبود، می‌شد در برابر ایستاد. و اینکه هرگز نمی‌شود در برابر ایستاد، دلیل بر این است که این کتاب از طرف خداست.

باری، این قضیه که هیچکس برای تشکیک قرآن و دیگر آیات خدا حجت ندارد، از جمیع اعجازهای قرآن است. بلکه از جنبه‌های بزرگترین معجزاتی است که در آن وجود دارد. خورد بشر نیست

که به نحو مستقل و جدا از خدا، بدینگونه تحدی کند چنین تحدی بزرگ تنها با ارتباط با خدا امکان‌پذیر است. از اینرو، این تحدی و دیهات تحدیها، هر کدام برهان و حجتی است بر نبی پیغمبر (ص)، و بر اینکه کتاب او از طرف خداست سخن بشر نیست.

تحدی یاد شده، از آن جهت بسیار عظیمی شگفت‌آور است که بر اساس تمامی دستگاه منطقی و دانش است آنچه از آن برمی‌آید این است همه قرآن و همه آیات خدا با دستگاه برهان حجت مطابقند. مطلبی در قرآن نیست که بد حجت باشد. این از یک طرف، و از طرف دیگر چه در برابر قرآن و دیگر آیات هست، در مقابله دستگاه علم و منطق قرار دارد و تهی از مدرک دلیل است.

به سخن دیگر: هر چه با قرآن مطابقت ندارد، با برهان نیز مطابقت ندارد. و هر چیز



دائمی باشد، باید چنین تحدی گسترده و اعجاب آوری را به عنوان حجت دارا باشد.

قرآن با تحدی به بینه و حجت، همه بشر را در درازای تاریخ- با همه دانشی که فراهم می آورند بسوی دانش و شناخت خود فرا می خواند. با ابزار منطق و علم، دعوت خویش را نمایان ساخته و همه را به خضوع علمی در پیشگاه خود براساس این تحدی وامی دارد.

مضمون این تحدی این است که هر کس هر چه دارد، با قرآن بسنجد تا معلوم گردد: آیا کسی در برابر قرآن هیچ مدرک و دلیلی می تواند نشان دهد، که هرگز چنین چیزی ممکن نیست. قضیه های یادشده- که بیانگر محتوای تحدی منطقی و علمی قرآن بودند- امکان هر گونه رو در روئی با قرآن و آیات خدا را نفی می کنند.

از این بیان، بروشنی برمی آید که هر چه به آیات خدا مرتبط است- که دعوت انبیاء (ع) و اوصیاء (ع) از آنجمله است- دارای حجت و سلطان یقینی و انکار ناپذیر است، بطوری که هیچ راهی برای مجادله و گفتگو در آنها نیست. آیات و احادیث فراوانی، این خصلت عمومی دعوت های آسمانی را می رساند، که نقل و تفسیرشان را به عهده بحث های مربوط به مجموعه ایجابی می گذاریم.

دو: آیه ۱۹ سوره لقمان: «و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم ولا هدی ولا کتاب منیر: و از مردم کسی است که بدون هیچ علم و دانشی و بدون هیچ هدایت و رهنمونی و هیچ کتاب منیر و روشنگری، درباره خدا مجادله می کند».

تفسیر: مفاد آیه این است که برخی بدون دردست داشتن حجت درباره خدا- چه در ذات و چه در صفات و چه در افعال و چه در آیات او- جدل می کنند، و ندانسته رو دررو ایستاده کار را به جحود وانکار می کشانند. آنچه از این آیه

قرآن است یا بابرهان موافق است. و بزبان حق، مفاد تحدی قرآن در زمینه احتجاج، در قضیه زیر تلخیص می شود:

قضیه اصل: (همه قرآن با حجت و برهان بق است).

عکس نقیض: (آنچه با حجت و برهان مطابق است، از قرآن نیست).

قضیه اصل: (آنچه در قرآن تشکیک یا تکذیب، خالی از حجت و مخالف برهان است).

قضیه اصل: (هر چیز که جنبه تشکیک یا یک نسبت به آیات خدا داشته باشد، از حجت و با برهان مخالف است).

قضیه اصل: (هر چیز که از آیات خداست، با بق نیز مطابق است).

عکس نقیض: (هیچ امر مخالف با حجت، از بق خدا شمرده نمی شود).

قضیه اصل: (دعوت انبیاء و اوصیاء (ع) از آیات است).

قضیه نتیجه: (دعوت آنان مطابق حجت است).

قضیه نتیجه: (هر چیز که مخالف این دعوت است مخالف حجت و برهان نیز می باشد).

۱- عکس نقیض قضیه نتیجه ۷: (هر چه با حجت باق نیست، از دعوت آنان نیست).

۱- قضیه اصل: (دعوت آنان با هیچ حجتی نالف نیست).

۱- قضیه اصل: (هیچ حجتی نیز با دعوت آنان نالف نیست).

این قضایای دوازده گانه، محتوای تحدی آن را فراهم می کنند. و به هیچ مرز یا شرط یا انی بستگی ندارند. تحدی قرآن، همیشگی است و این قضایا بطور مطلق و نامحدود، پیوسته نگر آنند. مقتضای عقل عمومی نیز درباره بون عام و دائمی همین است: دعوت اگر عام و

برمی آید این است که حجت سه صورت دارد: ۱- علم (= دانش)، ۲- هدی (= رهنمون)، ۳- کتاب منیر (= کتاب روشنگر- نور دهنده).

این سه چیز، برطبق آیه یاد شده، در حد نصاب ارزش و اعتبارند. و از اینرو، هر مدعی اگر دست کم یک کدام را دارا باشد، می تواند ادعای خود را با حجت ثابت کند، و از نظر خدا این مدعی در ادعای خود صادق است و اما معارضان خدا و کتب و رسل و حجج او هیچیک از این سه مدرک را ندارند. اما خداوند سلسله رسل و حجج خود را به داشتن آنها آراسته و پرداخته است، تا بتوانند برطبق سنن جاری الهی در هستی، بدون تکلف و وظائف هدایت را انجام دهند.

در اینجا لازم است برای تتمیم بهره، سخنی موجز در ایضاح هریک از سه حجت یاد شده در آیه مذکور، به شرح زیر آورده شود:

الف- «علم»: مقصود از علم، آن دانش واقعی و یقینی است، که از همه اسباب کشف واقع برخوردار است و از همه علل خطا و شک به دور باشد. چنین علمی بخودی خود و بر حسب ذات خویش دارای حجیت و اعتبار است تا بدان حد که خدا آن را به عنوان مدرک امضاء کرده و از صاحبانش در چندین جای کتاب خود به بزرگی نام برده است.

ب- «هدی»: مقصود از هدی، آنگونه رهنمودی است که از طرف خدا، برخی از افراد بشر را فرا می گیرد، بطوری که انسان مشمول آن، راه خدا و طریق صواب را بی هیچ تردید تشخیص می دهد و از هر نوع ضلال و خطاء بر حسب آن مصون می ماند. افراد برخوردار از هدی، بر هر حجتی در سایه آن و بر حسب آن آگاه می شوند. هدی، دارای درجات مختلفی است. و از رهگذر اختلاف کمی و کیفی درجات

هدی است که مراتب رسل و حجج (ع) اختلا می یابد.

در قرآن و احادیث، از هدی به نام «نور» به نام «مختصه ای از نور» یاد شده است. در فلسفه نیز، هدی، به نام نور نامیده شده است. فلسفه الهی، هدی را حقیقتی نوری می داند. همه مختصاتی که مراتب نور حقیقی دارد.

این حقیقت نوری از جمله حقیقتی است در حدیث منقول از امیرالمؤمنین (ع) در سخنی کامل بدان اشارت رفته است. آنجا که بنا بر روایت می گوید: «الحقیقه نور یشرق من صلب الازل علی هیاکل التوحید فیلوح علیها آثار حقیقت نوری است که از بامداد ازل بر هیاکل توحید می تابد، سپس آثارش بر آنها می درخشد.»

هدی، از شرف هستی بر می آید، از باه اسماء طلوع می کند، و با دولت اسم هادی- دولت ابدیست- گستره جهان را از عقل نخست ملائکه مهیمین تا ماده اولی و صور ارضین را سلطان خود می آورد.

انبیاء و اولیاء (ع)، چون بر این مواجه با مطلع هدی می باشند همیشه در معرض آنند و از هر حسب در جانشان برخوردارند. هدی بر حسب طبع خویش کلی وجودی است، و از اینرو، تمهیدی هستی امکانی را فرا می گیرد.

دولت اسم هادی- بنا بر پژوهش معرفه البروبیه- هم دائمی است و هم عمومه همگانی. حتی مجردات عقلی محض، با آنکه ماده و استعداد و انفعال پاکند، در سلطنت هادی هستند.

این حقیقت کلی نامیده به هدی، بر حسب تعینات خود، به عامه و خاصه بخش شده، باز کدام از عامه و خاصه به تشریحی و تکوینی تقی



تتمیم، چه از باطن و چه از راه ظاهر. حاصل اینکه هداة اصلی از طرف خدا، انبیاء و ائمه‌اند و دیگران، به حکم باری، بدانان نیازمندند.

ج- «کتاب منیر» مقصود کتابی است آسمانی، که جمعی از پیغمبران از طرف خدا آنرا دارند. مختصه این کتاب، انارة ذاتی است. اینکه چیزی اناره کند، مسبوق به این است که خود نور باشد. و نور، نقیض و ضلال و ظلمت است، از آنرو که ضلال و ظلمت به عدم باز می‌گردد.

بنابراین، کتاب منیر، از هرگونه ضلال و خطائی برکنار است. و برطبق قضایای دوازده گانه گذشته، هم حجت است و هم مطابق با حجت و هم هیچ حجتی با آن مخالف نیست.

قرآن، کاملترین مصداق کتاب منیر است. به همین جهت، همه جهات هدی را در بر دارد. و از همین رو، واپسین کتاب آسمانی است و صاحب آن، خاتم انبیاء. و به دلیل همین کمال جمعی است که قرآن، معجزه باقیه است. و در هر زمان برای هر طائفه، از هرگونه حقیقت، گلی تازه می‌شکوفاند و بری نو می‌دهد. بدانگونه که اهل هر عصری، قرآن را کتابی زنده و مفید برای عصرش خواهد شناخت. قلب پیغمبر (ص) که جایگاه نزول قرآن است- به قانون تناسب ظرف و مظلوف- کاملترین قلب جمعی است. انسان که همه اسماء- بجز آنچه مستأثر شده- به آن قلب به نحو حضوری آموخته گردیده است.

به دلیل همین جمعیت امکانی تام در قلب نقی احمدی است که، پیغمبر (ص)، خاتم انبیاء و اکمل اولیاء برگزیده است. و نیز، ورثه پیغمبر (ص)- که عترت معصومین (ع) اویند- به حکم وراثت و تبعیت تام، پس از او اکمل اولیاء از آغاز تا انجامند. قلب اینان نیز،

گردد. تکوینی نیز، دو قسم دارد: امری و فی. به نظر قاصر ما، قسمی دیگری باید در جا منظور کرد که از مقسم تکوینی بیرون است. به این معنی که از اقسام هدای تکوینی است، بلکه خود قسمی است در کنار تکوینی. قسم عبارت است از هدای اسمائی (۷). هدای ربیعی نیز- به ویژه هدای تشریعی خاص- نام و درجاتی دارد.

قلب جمعی انبیاء و ائمه (ع) کانون تراکم ع و اقسام هدایت است. از اینرو، از سوی خدا هدایت برگزیده شدند. و سائرین از مقرب و مقربا، از طریق آنها هدایت می‌شوند. و دیگران به اندازه جمعیتی که دارند، از هدایت می‌مانند، ولی جمعیت آنان به حد نصاب است، نیازمند متممند. این تتمیم، گاه از طریق قلب جمعی مقربان حاصل می‌شود، و گاه از طریق ظاهر. تتمیم به حکم اسم هادی و گاه به سبب سوزی باری تعالی تحقق می‌یابد. ایم از باطن، گاه به سلوک است، گاه به ذاب و گاه آمیخته‌ای از آن و این. علاوه بر با، تتمیم مذکور صور دیگری دارد که از جایش این نوشتار بیرون است. تتمیم از طریق هر نیز اقسامی دارد، که برخی به زمان حضور نصاب دارد و برخی به دلیل اقتضای عصر است معصوم (ع) است و افزون بر این، برخی عام است و برخی خاص. و نیز گاه دائمی است و گاه

احادیث رسیده از اهل‌البیت (ع) گرچه مات عام طریق ظاهر و بیروند، ولی بر طبق نه خود آنان از جمله مستمات باطن نیز مارند. در متون، بفروانی، عبارتهائی از این ل که کلام شما نور است، یا روایات ما روشنی بر است، دیده می‌شود. و هنگامی چیز از سنخ حقیقی بود، هم توان رهنمود دارد و هم قوت



قلب جمعی تام و ممتد همه اسماء می باشد. و هر کدام به نحو وراثت، خاتم ولایت محمدیه اند. گو اینکه امیرالمؤمنین (ع) پس از پیغمبر (ص)، کاملترین ولی خداست، و ولایت سائر عترت (ع) تابع ولایت اوست. همانگونه که ولایت او از ولایت پیغمبر (ص) و تبع آن است. (۸)

باری، حاصل اینکه: هر کدام از علم، هدی و کتاب منیر، حجتی مستقل شمرده می شود. احتجاج کننده به نحو قضیه مانع الخلو، باید دست کم یکی از این سه حجت را دارا باشد. از میان سه امر یادشده، علم، دارای عمومیت است. هر چند درجه برینش به مقام نبوت و وصایت اختصاص دارد. طبیعت علم برای همه بشر قابل فراهم شدن است. چون خداوند اسباب پیدایش آنرا را در نهاد همگان به ودیعت نهاده است. بدانگونه که هر کس اگر بخواهد - و هوی و لجاج و خصومت را کنار گذارده، تن به حقیقت و راستی و درستی دهد - می تواند به اندازه استعدادش بهره ای از آن داشته باشد.

و بر همین پایه است که همه احتجاجات حقیقی و درست، بر مدار قواعد و اصول عام دانش در چرخش است. قواعد و اصولی که در ذهنیت همه موجودات درآک هست و هرنفی و اثباتی در پناه آن انجام می گیرد. حتی دلالت معجزات بر صدق دعوت حجج (ع) نیز در مدار همین قضایای عمومی اندیشه قرار دارد. تا این اصول در اندیشه بشر نباشد، نه هیچگونه نفی و اثبات ممکن می باشد و نه هیچگونه داد و ستد فکری. حذف قواعد عامه تفکر، برابر است با حذف خود تفکر، و با امتناع هرگونه ارتباط و داد و ستد فکری میان چند فکر و با چنین محصول منفی، هرگونه دلالت و رهنمودی از کار می افتد.

پس علم، پایه اصلی و همگانی احتجاج است. و معجزات برطبق اصول عام علم - که در

همه وجود دارند - حجت و برهان می باشند. جمله بیانات بشمارند. هدی و کتاب منیره هنگامی که برای مردم تفسیر می شود به زبان علم عمومی درآمده و کار احتجاج برای مردم به کمال می رسانند.

هدی تا هنگامی که در حوزه نفس نبی (ص) و وصی (ع) هست، چیزی است ویژه آنان و هر بخواهد مردم را در دامنه خود قرار داده تاریکی به روشنی برد، باید دارای جنبه همگانی شود. دریافت کننده اصلی هدی در وقت مواج با مردم و احتجاج بر آنها، باید هدی را بیان کند و این بیان جز با علم، که قواعد عامه آن در هر هست، امکان پذیر نیست. در اینجا باید توضیح داد که منظور از علم در این موارد، یک روش تخصصی علمی نیست، بلکه منظور علم همگانی بشری است که عارف و عامی آن را دارند. کتب منیر نیز بعنوان یک حجت چنین است متن در بردارنده بیان و تفسیر حجت است و آنجا مجمل است باید بتوسط بیان برای همه روش گردد تا قابل احتجاج باشد.

*

۱- منطق عام، منطقی است که هم متد رانشان می دهد اصول وقواعد استدلال و شناخت را. و این همان دستورنویس است که در پی نگارشش هستیم. امید آنکه خداوند به پیغمبر (ص) و ائمه اطهار (ع) این بنده ناچیز را بر این مهم و مهم در خدمت به دانش و پاکی و درستی توفیق دهد.

۲- مقاله یاسفسطه، درمقابل برهان قرار دارد و مشاغبه در بدجل. مقاله با اینکه ضد برهان است، پیوسته سعی در هم

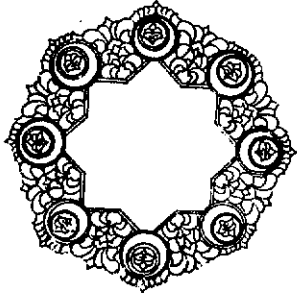


پنجمبر (ص) یا صدیقه طاهره (ص) یا از یکی از ائمه معصومین (ع) رسیده، بعنوان سنت، حجت می‌باشد.

۷- اینکه چگونه در حوزه اسماء می‌توان هدایت را تصویر کرد، به بحثهای بسیار دقیق فلسفی و عرفانی نیاز دارد، که از حوصله این نوشتار بیرون است. ولی همین اندازه اشاره می‌کنیم که براساس تمایز نسبی عمومی و غایت حاکم بر همه مساوی محض ذات واجب و نیاز مطلق کل مادون ذات، می‌توان تفسیری منطقی از هدی و هدایت سراسری به انجام رسانید.

۸- مسأله جمعیت امکانی قلب و مسأله ختم ولایت - به اصالت یا به وراثت - از زمره مسائل ژرف و پیچیده عرفان نظری است. و نویسنده را نظر بر این است که این رده از مسائل، جز با آسایشختی از بحثهای

تحلیلی و ترکیبی فلسفه و عرفان نظری انجام‌پذیر نیست. این بحثهای آمیخته فلسفی و عرفانی نیز، جز بر اساس مجموعه‌ای از اصول و قضایای اساسی قلبی، قابل تفسیر و اثبات نمی‌باشد. چندی از این اصول و قضایای قلبی را در نوشتارهای گذشته خود - گاه به تصریح - آورده‌ایم. امید از خدا آنکه در یک نوشتار جداگانه و مشروح آن توفیق را یافته تا این اصول و قضایای اساسی و توابعشان را شرح و تفسیر داده، به راه و رسم برهان اثبات نمائیم.



رهان دارد. و بدین جهت، در مغالطه کوشش براین است که نامات و صورت قیاسی آن - نه برآستی - همانند مقدمات بورت قیاسی برهان باشد، گرچه در واقع چنین نیستند. مشاغبه چیز دیگری مقصود است، کوشش در قیاسات مشاغبه بمرنگی باقیاسات جدلیست از اینرو، مقدمات فی‌س مشاغبه شبیه مشهورات باشند. مشهورات، مقدمات فن جدلند و شبه هورات، مقدمات فن مشاغبه.

مشهورات، مجموعه‌ای از قضایایند که عقلاً بر آنها اتفاق نظرند. خواه قضایای عقل عملی باشند و خواه قضایای عقل نظری. ی قضایای اولیه از جهتی در شمار مشهوراتند. حکیم سزواری، منطق منظومه، در بحث مقدمات صناعتهائی جز برهان گوید: (از جمله قضایای مشهوره قضایایی‌اند که از ضروریات لیاتند). بنابراین، برخوردار نبودن از وجه عقلی و منطقی می‌توان از جمله خصلتهای مشهورات پنداشت.

یگانه ویژگی مشهورات همان اتفاق نظر همگانی بر آنهاست. چه اتفاق نظر، دارای مشناء منطقی محض باشد مثل ضروریات مومیات، و چه چنین نباشد. مانند قضایای عقل عملی نزد هور. در تفسیر اینگونه قضایا چند دیدگاه وجود دارد: مشهور سقه اسلامی نظری دارند. کانت و پیروانش نظری دیگر.

پینوزا نظر سومی دارد. مکتبهای دیگر فکری نیز هستند که نی در این مورد دارند. و به نظر قاصر ما نیز، تفسیری از ایای عقل عملی آمده که شاید بر بیراه نباشد.

۴- اکار به معنای ناموثر و بی‌اثر است. این واژه مرکب است از حرف نفی + کار.

۵- حدیث چهاردهم از کتاب عقل و جهل کافی از نظر متن ثنی دارد که بر طریقه قدما هم بر مسلک تجمیع، صحت حدیث اثبات می‌کنند. گذشته از اینکه تنها همین بسودن حدیث در نی، قرینهای از قرائن صحت است اگر نگوئیم دلیل بر آنست، که خود بحثی دراز و پر از افت و خیز دارد. محققان علوم نقلی بن مورد بسی پژوهش و تحقیق کسرده و نظریهای گوناگون زنده‌ای دادمانند. این نویسنده نیز سختی چند در همین زمینه د، که برخی در مقدمه بر شرح کافی وهم در فوائدی در آغاز ح آمده است.

ی حدیث چهاردهم یا حدیث جنود عقل و جهل، در بردارنده اب بسیاری از دانش است. و سزااست که هرچه بیشتر مورد بهش قرار گیرد. این حدیث در شناساندن اضداد جنود عقل سستی اعجاز کرده است. و در هر مورد ضدحقیقی و منطقی هر سلتا عقلی را به دقت تمام مشخص ساخته است. از این نظر گر حدیث مذکور در بردارنده دانش کلیدی در شناخت عقل نهل و ارتباط آن دو با حکمت کلی باری و آفرینش او است و آن از له چیزهایی است که در حدیث نگاه را به خود می‌کشد.

۶- اشاره است به آنچه در علم اصول و فقه، به عنوان یکی از ارک و ادله بر حکم شرعی مورد استناد است.

نخستین دلیل از مقوله مصادره و ادله تشریح، قرآن است. م سنت است که در تعریفش چنین آمده است: «سنت، عبادت از قول و فعل و تقریر معصوم (ص) بنا بر این، آنچه از این سنخ از